

The Stages and Obstacles of conduct in Attar's masterpiece "Mantiq al Teyr (the Speech of Birds)

Masoodifar, J.¹

موانع و مراحل سلوک در منطق‌الطیر عطار

مسعودی‌فرد، جلیل^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۴/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۹/۰۳

چکیده

Abstract

Mantiq al Teyr is the Attar's masterpiece in expressing the mystic conduct. This work is a report about a collective spiritual journey to find the truth and to experience perfection and maturity. The man who suffers spiritual poverty and is weary of the materiality dominance can participate in this journey to search for the truth and the meaning. This paper analyzes the obstacles and difficulties of this spiritual journey; and some practical solutions are also suggested for overcoming these difficulties. Human beings can practice self – purification in a collective movement by the responsible participation of all the members and by the guidance of a suffered leader to prepare themselves to meet and join the beloved.

Keywords: The obstacles and difficulties of conduct, seven valleys, Attar's Mantiq al Teyr.

منطق‌الطیر شاهکار بی‌نظیر عطار در بیان سیر و سلوک عرفانی است. این اثر گزارش یک سفر روحانی دسته‌جمعی است برای یافتن حقیقت و تجربه کمال. انسانی که از فقر معنویت رنج می‌برد و غلبه مادیات بر وجودش برایش ملال‌آور شده است، می‌تواند با مشارکت در این سفر به جستجوی معنا و حقیقت بپردازد. در این مقاله موانع و مشکلات این سفر روحانی تحلیل شده و برای غلبه بر آنها راه‌حل‌های عملی و کاربردی ارائه شده است. انسان‌ها در یک حرکت جمعی با مشارکت مسئولانه همه اعضا و هدایت پیری دردآشنا می‌توانند به تهذیب نفس بپردازند و خود را برای دیدار با دوست و وصال او آماده سازند.

کلیدواژه‌ها: موانع و مشکلات سلوک، هفت وادی،

منطق‌الطیر عطار.

1. Assistant professor of Persian language and literature, payame noor university

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی پیام‌نور .
jalil.masoudi.fard@gmail.com

مقدمه

فرهنگ و تمدن ایرانی با قدمت چندین هزار ساله، یکی از شاخه‌های مهم فرهنگی جهان است و شعر فارسی بهترین تجلی‌گاه این فرهنگ دیرینه سال است. از طرفی آموزه‌های ملی و دینی ایرانیان در طول سال‌ها چنان درهم تنیده‌اند که از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند و درختی تنومند از فرهنگ بشری به نام فرهنگ ایرانی - اسلامی را آفریده‌اند. این فرهنگ، هویت اصلی ایرانیان را در طول سالیان شکل داده و محصولات فرهنگی مهمی به جهانیان عرضه داشته است.

یکی از این محصولات مهم، آثار عطار نیشابوری است. آثار عطار سرچشمه‌ای است از دین و تاریخ و ملیت و عرفان که به زبان هنری بیان شده است و شناخت این آثار برای شناخت رفتار و افکار ایرانیان ضروری است و بازخوانی آن می‌تواند به بخشی از نیازهای انسان امروز پاسخ دهد.

انسان امروز از بعد مادی بسیار پیشرفت کرده، اما از جنبه‌های معنوی زندگی غفلت کرده است. انسان امروز گرفتار رنج و ملال است. رنج وقتی که نیازهایش برآورده نشده است و ملال وقتی که نیازهایش برآورده می‌شود. این چرخه، سوهان روح انسان است و فقط داشتن معنا در زندگی و جستجوی حقیقت و معنویت می‌تواند انسان را از چرخه رنج و ملال نجات دهد.

«به لحاظ تاریخی، شعر عطار بعد از شعر سنایی دومین اوج شعر عرفانی فارسی است و پس از عطار بلندترین قله شعر عرفانی، جلال‌الدین

مولوی است. میراث اندیشگی ایشان، به ویژه عطار و مولانا بالاترین میراث معنوی تبار انسان در عرصه جهان‌بینی عرفانی است. شعر عطار و مولوی پالوده از هر شائبه‌ای در خدمت یک جهان‌بینی است و آن جهان‌بینی عرفانی ایرانی است که نخستین تجربه‌های آن با شطح‌ها و شعرهای مثنوی بایزید و حلاج و خرقانی آغاز می‌شود و در عرصه هنر سنایی و عطار و مولوی به گونه شط شیرین و پر شوکتی تشنگی روحی انسان را در طول قرون و اعصار سیراب می‌کند.» (عطار، ۱۳۸۴: ۳۸، مقدمه شفیع کدکنی با تلخیص)

«عطار زاده عصر و محیط خویش و پرورده عصر و محیط آرمانی خویش بود. نشان این هردو در جای‌جای آثارش به چشم می‌خورد و از یکدیگر جداست. عصر و محیطی که او در آن زاد و زیست با عصر و محیط ما هشتصد سالی بیش فاصله ندارد، اما بین عصر و محیط ما و عصر و محیط آرمانی او، فاصله‌ای که هست به مراتب از این حد بیشتر است. عصر و محیط آرمانی او عصر و محیط صحابه، تابعین صحابه و تابعین آنهاست - عصر و محیط زاهدان معرض از دنیا.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۷)

با وجود این همه فاصله به دلیل دور شدن انسان‌های امروزی از ارزش‌های معنوی و روحانی، و نیاز بیشتر آنان به تقویت این بُعد مهم زندگی، آثاری چون منطق‌الطیر می‌تواند نیازهای روحی و معنوی انسان را برآورده سازد.

از طرفی عطار از صوفیانی است که در آثار خویش به آوردن قصه و حکایت اهتمامی خاص

داشته است. هر موضوع اخلاقی یا عرفانی را که می‌خواسته است بیان کند، به نوعی آن را با حکایتی می‌آمیخته تا بهتر در ذهن شنونده بنشیند. او از بزرگانی است که تصوف را به زبان ساده و در ضمن حکایات و روایات مختلف بیان می‌کند تا مردمان ساده‌دل و عامی نیز از عرفان و اخلاق و معنویت برخوردار شوند. (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۳۱ و ۳۹)

شعر عطار صدای روح و فریاد احساس روحانی است. حتی وقتی شعرش قصه است چیزی از زخم و آزار روح شاعر در شکل و شیوه‌ی بیانش انعکاس دارد. بعضی از قدما این شعر را تازیانه‌ی سلوک خوانده‌اند و این گزاف نیست. شاید خواننده‌ی این اشعار بارها آرزو کند که کاش می‌توانست بند تعلقات را از پای روح بگسلد و به آزادگی دست یابد. (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۱۱)

این مقاله در صدد است که گزارشی از ساختار منطق‌الطیر و موانع و مراحل سلوک را از نظر عطار به اختصار بیان کند.

پیشینه تحقیق

پروفسور ریتر عطارشناس بزرگ آلمانی در کتاب دریای جان اندیشه‌های محوری عطار را در بیست و سه فصل بررسی کرده است و به اندیشه‌های مهم و برجسته او پرداخته است. این کتاب در معرفی اندیشه‌های عطار اثری بی‌نظیر است.

استاد شفیع کدکنی علاوه بر تصحیح مثنوی‌های عطار و توضیح ابیات مشکل آنها، بر

این آثار مقدمه‌های مفصلی نوشته است که مفصل‌ترین و کامل‌ترین اطلاعات درباره‌ی عطار در مقدمه منطق‌الطیر ذکر شده است. این آثار در معرفی افکار و اندیشه‌های عطار بسیار با اهمیت است. تحقیقات دکتر رضا اشرف‌زاده نیز درباره‌ی عطار بسیار گسترده و باارزش است و به ابهامات فراوانی در حوزه شناخت عطار پاسخ داده است. با این حال تاکنون موانع و مراحل سیر و سلوک در منطق‌الطیر در مقاله یا کتابی به طور مستقل بررسی نشده است.

اهمیت منطق‌الطیر و ساختار آن

چهار مثنوی عطار - الهی‌نامه، اسرارنامه، منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه - دارای مضامین مشترک دینی و عرفانی‌اند که با حکایات و تمثیلات متعددی مزین شده‌اند. در ساختار سه مثنوی الهی‌نامه و منطق‌الطیر و مصیبت‌نامه شیوه خاص هندی به کار گرفته شده، یعنی یک داستان اصلی یا مادر که به منزله قالب و چهارچوب مثنوی است و درون آن داستان‌ها و قصه‌های کوچکتری جای گرفته است. در منطق‌الطیر داستان اصلی دارای ساختار غنی‌تر و متنوع‌تر است. (ریتر، ۱۳۷۴: ۲ و ۳)

داستان مرغان قبل از عطار به گونه‌های مختلفی بیان شده است. ابن‌سینا، غزالی و سهروردی در این زمینه سرآمد دیگران هستند. تلاش‌های آنان را می‌توان به منزله پله‌های تجربه‌ای دانست که می‌بایست حماسه عرفانی عطار، منطق‌الطیر، را تا بام آسمان ادب عرفانی

فارسی بالا برد و خورشید منظومه‌های عرفانی سازد. عطار طرح کلی داستان خود را از رساله‌الطیر غزالی گرفته است. (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۳۶۵)

منطق‌الطیر گزارش یک جستجو است - جستجوی سیم‌رخ بی‌نشان - یک اودیسه روحانی که سیر در مقامات و احوال سالک را تصویر می‌کند و مراتب و مدارج این سلوک را در رمز جستجوی مرغان به بیان می‌آورد. یک سیر صوفیانه با ارشاد شیخ که انگیزه آن هم چیزی جز جاذبه عشق که همه ذرات عالم را طالب میل به کمال می‌سازد، نیست. (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۸۸)

از شیوه‌های موفق عطار در این منظومه، پیرنگ داستانی اثر و نحوه بیان نکات اخلاقی و عرفانی است. این مثنوی به دلیل ساختار مستحکم و انسجام مطالب، همواره مورد توجه بوده است و در نحوه بیان نکات اخلاقی بسیار موفق عمل کرده است، هم به دلیل اینکه این سخنان از دل برخاسته است و تجربه شخصی عطار است و لاجرم بر دل می‌نشیند و هم به دلیل فضا سازی که در قالب تمثیل و حکایت نمود می‌یابد و بیشتر تعالیم اخلاقی و سلوک عرفانی به صورت غیرمستقیم بیان می‌شود و تأثیر بسزایی در خواننده دارد.

«عطار با آنکه تمام مثنویاتش شعر تعلیمی است داعیه تربیت یا تعلیم اخلاق ندارد. موعظه او ارائه راه‌هایی است که سالک را در سیر الی‌الله کمک می‌کند و به او امکان می‌دهد تا هر قدر ممکن است از دنیای مادی فاصله بگیرد و به دنیای روحانی نزدیک شود... سالک صاحب درد

که در واقع طالب نیل به کمال انسانی است در نزد او، تمام همت خود را مصروف آن می‌کند که با التزام درد روحانی تن را به جان برساند و جان را به جانان نزدیک کند.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۱۶۴)

«کمتر اثری از آثار منظوم ادب فارسی چنین ساختار کاملی دارد. عطار خود دو منظومه برجسته دیگر به نام الهی‌نامه و مصیبت‌نامه دارد که به لحاظ تنوع اندیشه‌ها و طرح دقایق جهان عرفان و ظرایف سخنان اولیا و مشایخ، هیچ کم از منطق‌الطیر ندارند... اما دو منظومه کلان پیرنگ‌شان استواری ساختاری منطق‌الطیر را ندارند.» (عطار، ۱۳۸۴: ۱۹، مقدمه شفیع کدکنی)

شاهکار عطار منظومه منطق‌الطیر اوست. این منظومه یک سفر دائمی است برای یافتن حقیقت، یک سیر و سلوک جسمی و روحی است برای دست یافتن به معنویت، یک تحول درونی و یک تولدی دیگر است. تولدی که انسان از همه دلبستگی‌ها نجات می‌یابد و سفری بی‌پایان را آغاز می‌کند و به مقام فنا می‌رسد و به کشف خود دست می‌یابد و پس از تحقق تجربه کمال به دنیا باز می‌گردد تا دیگران را نیز هدایت کند. برخلاف عارفانی که بعد از مرحله فنا دیگر حاضر نیستند به دنیا بازگردند، عطار در این تجربه خویش از خدا به سوی خلق باز می‌گردد و به مانند تجربه نبوی در شب معراج می‌خواهد که این تجربه را به دیگران نیز منتقل کند و آنها را به راه کمال هدایت کند. این ساختار استوار نشانگر دقت نظر عطار و ارزشمندی تأثیرگذاری اثر است.

غافلند و به نکوهش صحابه رسول می‌پردازند
سرزنش می‌کند.

از زفانت بت پرستان رسته‌اند
وز زفان تو صحابه خسته‌اند

(همان: ۲۳۳)

پاک گردان از تعصب جان من
گو مباحش این قصه در دیوان من

(همان: ۲۵۹)

بعد از این مقدمات، برخلاف روش شاعران
گذشته، اثرش را به پادشاهی و صاحب‌منصبی
تقدیم نمی‌کند و متن اصلی را خطاب به هدهد
می‌سراید:

مرحبا ای هدهد هادی شده
در حقیقت پیک هر وادی شده

(همان: ۲۵۹)

هدهد، آشفته و بی‌قرار در میان جمع درمی‌آید
و استعداد و ظرفیت‌های فطری خود را
برمی‌شمرد و ارتباط خویش با سلیمان نبی را
یادآور می‌شود و آمادگی خود را برای راهنمایی
مرغان برای جُستن پادشاه اعلام می‌نماید.
(پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۱۰۹)

موانع حرکت

هدهد در ابیات پنج‌گانه پرندگان مختلفی را
مخاطب قرار می‌دهد: موسیجه، طوطی، کبک،
تنگ باز، دراج، عندلیب، طاووس، تذرو، قمری،
فاخته باز و مرغ زرین؛ و آنها را برای سفر آماده
می‌کند. عطار سپس از مجمع مرغان برای یافتن
پادشاه سخن می‌گوید.

این مثنوی مقدمه مفصلی دارد که بعد از آن
متن شروع می‌شود. متن منظومه را می‌توان به سه
بخش اصلی تقسیم کرد:

۱. موانع حرکت: بیان عذرهای مرغان و پاسخ به
آنها.

۲. مشکلات راه: که بعد از حرکت مشکلات و
ابهامات سفر طرح می‌شود.

۳. اهداف حرکت: هفت وادی یا هفت مقامی که
باید طی کرد تا به درگاه دوست رسید.

خاتمه که وصف حال عطار است و بیان درد
و سوز او و مناجات با خدا و اشک و ناله و آه در
درگاه دوست.

طبق سنت مثنوی‌سرایان از شاهنامه تا امروز،
عطار منطق‌الطیر را با نام خدا آغاز می‌کند:

آفرین جان‌آفرین پاک را
آنکه جان بخشید و ایمان خاک را

(عطار، ۱۳۸۴: ۲۳۲)

و درباره توحید - ذات و صفات و افعال
خداوند، معجزات پیامبران، اهمیت معرفت و در
فضیلت انسان و مناجات و وصف پیشوایان دینی
و انبیای الهی ۲۶۴ بیت می‌سراید.

سپس در وصف هریک از خلفای راشدین
(ابوبکر، عمر، عثمان و علی) ۱۳ بیت می‌سراید و
به نکوهش تعصب و کینه‌های مذهبی می‌پردازد و
از مسلمانان می‌خواهد که بین خلفای راشدین
برتری قایل نشوند و به هر چهار تن احترام
بگذارند. دو حکایت ویژه نیز درباره عمر و
علی ذکر می‌کند و مسلمانانی را که از بت‌پرستان

دهد به راهنمایی و ارشاد آنان می‌پردازد و حکایت سیمرغ را برایشان تعریف می‌کند. سیمرغ که معادل عربی آن عنقا است از جمله عناصر اساطیری قابل توجهی است که در ادبیات فارسی به گونه‌های متعددی حضور یافته و به سبب صفات برجسته‌ای که هستی او را شکل و تجسم بخشیده است، امکانات تأویلی بالقوه و متعددی را در اختیار فرهنگ و ادب گذاشته است.

(پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۵۹)

در ادبیات عرفانی فارسی سیمرغ نمادی پر معناست. در اوستا این پرنده با نام سئنه آمده است و ویژگی‌های عقاب را دارد. در دوره اسلامی سیمرغ نه فقط مرشد عرفانی و مظهر ذات حق بود، بلکه نماد نفس پنهان نیز بود. بر این مبناست که عطار در منطق الطیر از این پرنده افسانه‌ای به عنوان نماد جستجوی نفس سخن می‌گوید.

(شوالیه، ۱۳۸۲، ۷۱۰/۳)

هر صورتی که در صحرای جان آمده است سایه سیمرغ زیباست و اگر سیمرغ جمال خود را به تو بنماید، سایه‌ها یا صور پیدا در صحرای جهان را نیز سیمرغ می‌بینی و در می‌یابی که همه نقش‌ها ازوست. هر نقشی در جهان ناشی از پرتوی از اوست که چون پری در میان جهان در ظلمت عدم فرو رفته افتاد و هرکسی و چیزی از آن پرتو به اندازه استعداد خود دریافت کرد و نقشی مناسب آن نور دریافت کرده به خود گرفت و جمادات و نباتات و حیوانات پدید آمدند.

(پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۷۹)

گرچه شنیدن وصف سیمرغ همه مرغان را بی‌قرار می‌کند، اما هریک عذری بر زبان می‌آورند و دهد در ضمن حکایت همه عذرهای بلبل، طوطی، طاووس، بط، کبک، هما، باز، بوتیمار، کوف، صعوه را پاسخ می‌دهد و بعد از این مرحله همه مرغان از ضعف و ناتوانی خود و عظمت سیمرغ می‌نالند.

کی رسیم آخر به سیمرغ رفیع

گر رسد از ما کسی، باشد بدیع

(عطار، ۱۳۸۴: ۲۸۰)

موانع حرکت را در جدول شماره ۱ خلاصه کرده‌ایم. هر پرنده‌ای نمادی از انسان‌ها و سالکان طریقت هستند که عذر و بهانه‌ای را بیان می‌کنند. سپس پاسخ دهد و راه حلی که در ضمن داستان یا تمثیلی بیان شده، به اختصار ذکر می‌شود.

عمده‌ترین عذر پرندگان این است که ما با سیمرغ (حضرت حق) نسبتی نداریم ما از جنس او نیستیم و نمی‌توانیم او را بیابیم، عشق به چیزهای دیگر با شخصیت ما سازگارتر است و ما را برای همین خلق کرده‌اند. به جز همای که خودش را دارای فر و عظمت و بزرگی می‌داند که سایه او پادشاه‌پرور است و عزت شاهان از سایه پر او مایه می‌گیرد، گرچه او نیز می‌گوید:

کی شود سیمرغ سرکش یار من

پس بد خسرو نشانی کار من

(عطار، ۱۳۸۴: ۲۷۳)

البته مرغان دیگر نیز عذرهای و بهانه‌های بی‌حاصلی مطرح کردند. عطار می‌گوید اگر بخواهم عذرهای آنها را تک‌تک بازگو کنم کار به درازا می‌کشد و از ادامه‌ی سفر باز می‌مانیم.

جدول شماره ۱

ردیف	پرنده	عذر و بهانه	نماد	پاسخ هدهد	راه حل
۱	بلبل بیت ۷۰۵	بدون دیدن گل نمی‌توانم لحظه‌ای صبر کنم.	انسانی که جمال‌پرست و نظرباز است. «تمام شاعران آن را رامشگر عشق می‌خوانند.» (شوالیه، ۱۳۸۲: ۱۰۴/۲)	عشق‌های ظاهری و هوسناک ناپایدارند و موجب گرفتاری می‌شوند.	باید از عشق چیزهای ناپایدار دست بکشی و به عشق خداوند روی آوری.
۲	طوطی بیت ۸۰۳	در آرزوی آب حیات در سوز و گذار هستم.	سالکی که به دنبال واردات غیبی و خوارق العادات است.	آب حیات که ارزشی ندارد، جانی ارزش دارد که شایسته دیدار دوست شود.	باید مردانه جانت را فدای دوست کنی تا جاودانه گردی.
۳	طاووس بیت ۸۲۱	من تاب تحمل سیمرغ را ندارم و متتهای همت من رسیدن به بهشت است.	مؤمنی که بهشت‌متهای آرزوی اوست. «نماد خودنمایی و خودفروشی و زیبایی و قدرت است.» (شوالیه، ۱۳۸۲: ۲۰۵/۴)	بهشت قطره‌ای از دریای عظمت حق است و در برابر او ارزشی ندارد.	اگر کل را طلب کنی به جزء نیز دست می‌یابی، اگر به خدا برسی بهشت را نیز خواهی یافت.
۴	بط بیت ۸۵۰	من نمی‌توانم لحظه‌ای بدون آب زندگی کنم و مرد بیابان‌های خشک نیستم.	زاهدی که دچار وسواس است و پی‌درپی جامه خویش را می‌شوید.	تو به آبی دلخوش کرده‌ای. آب مخصوص ناپاکان است نه انسان‌های پاک.	آب بسیار ناپایدار است باید بنیاد کار خویش را بر پایه‌های محکمی استوار کنی.
۵	کبک بیت ۸۷۳	عشق گوهر آتشی در دلم ایجاد کرده که نمی‌توانم به چیز دیگری بیندیشم.	انسانی که دلبسته گوهر و ثروت است. «نماد شکوه و زیبایی زنانه و غرور و بی‌نیازی است.» (شوالیه، ۱۳۸۲: ۵۲۴/۴)	اصل گوهر از سنگ است و عشق به سنگ موجب گرفتاری می‌شود.	از گوهر دل بکن. گوهر واقعی چهره جانان است. او را طلب کن.
۶	همای بیت ۹۱۶	پادشاهان عزت و قدرتشان را از من می‌یابند. من نیازی به سیمرغ ندارم.	صوفی مغروری که شیفته اقتدار و نفوذ در حاکمان است.	غرورت تو را گمراه کرده است. پادشاهی دنیا جز گرفتاری و سختی حاصلی ندارد.	سلطنت واقعی سزاوار خداوند است، سلطنت و قدرت دنیایی را رها کن تا به سعادت ابدی برسی.
۷	باز بیت ۹۴۴	همنشینی با پادشاهان برای من بس است من با سیمرغ نسبتی ندارم.	عارف مغروری که همنشین شاهان است. «نماد قدرت و زیاده‌خواهی و سلطه‌طلبی است.» (شوالیه، ۱۳۸۲: ۲۳/۲)	همنشینی با پادشاهان جز گرفتاری حاصلی ندارد و خطرات آن از منافعش بیشتر است.	از ارباب قدرت دوری کن تا از خطرات آن در امان باشی.
۸	بوتیمار بیت ۹۷۹	من نگران تمام شدن آب هستم عشق دریا برایم بس است من شایسته سیمرغ نیستم.	زاهد افراطی که زندگی را بر خود بسیار سخت می‌گیرد و در غم و حزن عمر می‌گذراند.	دریا از شوق دوست به خروش آمده است دریای ناپایدار نمی‌تواند موجب آرامش کسی شود.	دریا چشمه‌ای از کوی اوست چرا به چیزی جز روی او قانع شده‌ای. فقط در عشق حق آرامش می‌یابی.

۹	کوف بیت ۱۰۰۸	من در خرابه‌ها به دنبال گنج هستم عشق سیمرغ کار مردانه‌ای است که من قادر نیستم.	عارف عزلت‌گزینی که از عجز خویش می‌نالد ولی به دنبال ثروت و گنج است.	عشق گنج و طلا نشانه کافری و بت‌پرستی است هرکس عاشق زر باشد در قیامت به شکل موش محشور می‌شود.	اگر عمر با ارزشت را در راه گنج از دست بدهی حاصلی جز حسرت ندارد به چیزهای پایدار بیندیش.
۱۰	صعوه بیت ۱۰۳۱	سیمرغ در جهان دوستانان فراوانی دارد؛ من ضعیف و ناتوان شایسته او نیستم.	انسان ناتوانی که به عجز خویش تکیه می‌کند و از دیدار حق محروم می ماند.	اقرار به عجز و ضعف، نشانه‌ی سرکشی و غرور توست به بهانه عجز حیله می‌ورزی که در راه او حرکت نکنی.	برای رفتن فقط کافی است پای در راه بنهی و سکوت کنی.

خلاصه پاسخ دهد

دلبستگی به چیزهای ناپایدار بسیار بی‌ارزش است، فقط خداوند شایسته معشوقی است، همه چیز آفریده و تجلی‌گاه اوست، اگر به کل دست بیابید جزء را نیز خواهید داشت چه غرور و چه ضعف و چه نازیدن به عشق‌های دیگر همه بهانه‌هایی است که انسان‌ها برای ماندن در این دنیا و تلاش نکردن در جهت وصال دوست مطرح می‌کنند.

نمادهایی که عطار مطرح می‌کند بیشتر به زاهدان و عارفان مربوط می‌شود اما او در حقیقت در نقد هم‌قطاران خویش به نقد طبقات مختلف مردم می‌پردازد و دو گرفتاری عمده قدرت و ثروت را در این قسمت به نقد می‌کشد.

راه حل این است که از مظاهر قدرت و ثروت و همه چیزهای ناپایدار دنیا دست‌بکشی و مردانه به جستجوی حضرت حق بپردازی که در این صورت کار بسیار آسان می‌شود، اگر عاشق شوید و جان‌بازی کنید همه موانع برطرف می‌شود.

هر که در عشق چشمی باز شد
پای‌کوبان آمد و جانباز شد

(همان: ۲۸۱)

پاکی دل برای وصال او کافی است، چون دل
پاک، آینه‌دار اوست.

دل به دست آر و جمال او بین
آینه کن جان، جلال او بین

(همان: ۲۸۲)

مشکلات راه

با این استدلال‌ها و راه‌حل‌ها دیگر عذری برای کسی باقی نمی‌ماند و حجت تمام می‌شود، مرغان با سیمرغ احساس خویشتاوندی می‌کنند و می‌پذیرند که همگی با هم به سوی او پرواز کنند ولی این بار از توشه و زاد راه سؤال می‌پرسند که ما مرغان ضعیف چگونه حق این راه را ادا کنیم. هدهد یا عطار پاسخ می‌دهد که عشق همراه با درد تنها سرمایه و زاد سفر است و نیاز به توشه دیگری نیست.

عشق را دردی بباید پرده سوز
گاه جان را پرده در، گاه پرده سوز
ذره‌ای عشق از همه آفاق به
ذره‌ای درد از همه عشاق به

(همان: ۳۰۴)

مرغان به هدهد می‌گویند که بی‌ادبانه نمی‌توان
به پیشگاه شاه رفت، تو سال‌ها در خدمت سلیمان
بوده‌ای و رسوم خدمت را می‌دانی، پس بالای
منبر برو و آداب سلوک را برایمان بیان کن و
مشکلات ما را پاسخ بده و شبهات را از دلمان
پاک کن تا بتوانیم آسوده و فارغ به سوی او پرواز
کنیم.

چون بیرسیم از تو مشکل‌های خویش
بستریم این شبهت از دل‌های خویش
دل چو فارغ گشت تن در ره دهیم
بی‌دل و تن سر بدان درگاه نهیم

(همان: ۳۰۴)

هدهد در پاسخ به این مشکلات، آداب و
شرایط سلوک را بیان می‌کند.

(همان: ۲۸۵)

و برای اثبات این موضوع داستان مفصل شیخ
صنعان را بازگو می‌کند که پرداختن به این داستان
مجال دیگری می‌طلبد. حال دو نگرانی و بیست
مشکل باقی است. نگرانی اول نداشتن راهنما و
پیر راه است. در این راه خطرناک نمی‌توان
خودسر حرکت کرد. برای انتخاب رهبر
قرعه‌کشی کردند و از قضا قرعه به نام هدهد
افتاد. (همان: ۳۰۳)

صدهزار مرغ به رهبری هدهد حرکت را
شروع کردند اما نگرانی دیگرشان خلوتی راه بود.
هدهد می‌گوید خلوتی راه به خاطر عزت پادشاه
است که هرکس را به درگاه خودش راه نمی‌دهد.

عزت این در چنین کرد اقتضا
کز در ما دور باشد هر گدا

جدول ۲. مشکلات راه و راه‌حل‌های آن

ردیف	سؤال یا مشکل	راه حل، شرایط سلوک
۱	چرا تو از دیگران سبقت جستی؟ چرا بهره تو صفا و لطف است و بهره ما درد و قهر؟ (بیت ۱۶۶۵)	یک نگاه لطف‌آمیز سلیمان مرا به این مقام رسانید. نظر پیر و عنایت حق تعیین‌کننده است البته کسب طاعت و عبادت ضروری است، اما تعیین کننده نیست.
۲	راه مشکل و وادی آن دور و منازل آن فراوان و گرفتاری‌هایش بسیار است. (۱۷۴۴)	تعلقات دنیا مانع حرکت می‌شود، اما اگر طلب کنی و خاک راه دوست شوی، مشکلات حل می‌شود.
۳	بنده گناهکار را به درگاه او راه نمی‌دهند و من بسیار گناهکارم. (۱۸۳۰)	خداوند با کرم خویش همواره در توبه را بازگذاشته است و انسان نباید از لطف او ناامید شود و باید به کرم جاوید او تکیه کند.

۴	نفس دشمن من است. چگونه با این همراهی که راهزن من است این راه دشوار را طی کنم؟ (۱۹۷۷)	کنترل نفس کار آسانی نیست و مردم بسیاری گرفتار نفس هستند. نفس از دو راه شکم و شهوت تقویت می‌شود. باید اندک‌اندک نفس را رام کرد و به تربیت و تزکیه او پرداخت.
۵	ابلیس در هنگام عبادت مرا فریب می‌دهد و دچار غرور می‌کند. چگونه از شر او نجات بیابم؟ (۲۰۳۹)	نفس سگ‌صفت تو از ابلیس هم بدتر است. تا به دنبال آرزوهای دنیایی هستی از فریب ابلیس در امان نیستی باید آرزوها و طمع‌هایت را کنترل کنی.
۶	دوستی طلا و زر مانند مغزی شده در پوستم و همه وجودم را فرا گرفته است. عشق به دنیا مرا پرادعا و بی‌هویت کرده است. (۲۰۹۱)	صورت ارزشی ندارد. معنی و حقیقت جاوید است. اگر می‌خواهی به نیک‌نامی بررسی مال دنیا را در راه خدا اتفاق کن.
۷	عشق به کاخ و عظمت آن همه وجود مرا گرفته است، چگونه می‌توانم این قدرت و ثروت را از دست بدهم. (۲۱۶۰)	کل دنیا گلخنی بیش نیست. قصر تو در گلخن دنیا چه ارزشی دارد؟ قصر تو حتی اگر مانند بهشت باشد چون که مرگ به دنبال آن است مانند زندان محنت جلوه می‌کند.
۸	عشق زیبارویی مرا گرفتار ساخته و عقل و دینم را ربوده است. یک لحظه بی‌او قرار و آرام ندارم. (۲۲۳۹)	تا کی در بند صورت مانده‌ای، عشق ظاهری، عشق واقعی نیست. هر زیبایی که نقصان می‌پذیرد شایسته دل‌بستن نیست. باید در راه عشق حقیقی گام برداری.
۹	می‌ترسم که در اولین منزل جان بدهم. ترس از مرگ همه وجودم را فرا گرفته است. (۲۳۱۹)	از مرگ چاره‌ای نیست، مرگ اجتناب‌ناپذیر است. اگر عمری بر جهان فرمانروایی کنی، باز هم به زاری جان خواهی داد. مرگ برای نرم‌کردن سرکشان ضروری است.
۱۰	من هیچ‌گاه به آرزوهایم نرسیده‌ام و همه ذرات وجودم پر از غم است و عاجز و حیران مانده‌ام. (۲۴۰۳)	نامرادی و مراد این جهان یک لحظه بیش نیست. در جهان ناپایدار غم و شادی یکسان است. در حقیقت رنج‌های دنیا گنج هستند. چون موجب رشد و تعالی انسان می‌شوند.
۱۱	من بر طبق فرمان حق کار می‌کنم. با قبول و رد آن کاری ندارم. آیا روش من درست است؟ (۲۴۸۵)	بله وظیفه بنده فرمان‌پذیری است. بنده حق تصرف در کارها را ندارد. بنده‌ای که لاف بندگی می‌زند و فرمان صاحبش را اجرا نمی‌کند، بنده نیست. بنده را برای خدایی کردن خلق نکرده‌اند بلکه برای تواضع و بندگی آفریده‌اند.
۱۲	چگونه می‌توان در راه خدا پاک‌بازی کرد؟ هرچه دلم‌را مشغول می‌سازد بر من حرام باد. (۲۵۵۴)	زاد و توشه این راه پاک‌بازی است تا از آنچه داری دست نکشی نمی‌توانی در این راه گامی بنهی. تا پاک‌بازی در وجودت تحقق نیابد، این سفر با شوق پرستش همراه نخواهد بود.
۱۳	آنچه تعیین کننده است، همت بلند است. تن من ضعیف است و طاعاتم ناقض، اما همت بلند من کارساز است. (۲۶۱۳)	بله همت عالی مغناطیس عاشقان ازلی است که با آن همه چیز را کشف و جذب می‌کنند. اهل همت جان و دل را در راه دوست فدا می‌کنند.
۱۴	انصاف و وفاداری در درگاه او چه جایگاهی دارد؟ خداوند توفیق رعایت انصاف و وفاداری را به من عطا کرده است. (۲۶۶۵)	انصاف کلید نجات انسان است. رعایت انصاف بهتر از نماز خواندن است. بزرگان دین اول انصاف را در حق خودشان جاری ساخته‌اند و آنچه برای خود می‌خواهند برای دیگران نیز می‌خواهند.
۱۵	آیا گستاخی در درگاه دوست رواست؟ (۲۷۵۷)	هرکسی که شایستگی اسرار الهی را داشته باشد، گستاخی او

		پسندیده است، اما اگر کسی رازدار باشد با کمال ادب حرمت دوست را نگه می‌دارد. فقط بر دیوانگان گستاخی پسندیده است.
۱۶	من عاشق او هستم و از همه بریده‌ام و پیوسته از عشق او دم می‌زنم. (۲۸۳۳)	نمی‌توان با ادعا و لاف‌زدن همنشین سیمرغ شد. او در جوال کسی نمی‌گنجد. عشق واقعی از جانب حق شروع می‌شود و انسان‌های لایق را به سوی خودش جذب می‌کند.
۱۷	من می‌پندارم کمال خویش را حاصل کرده‌ام و با ریاضت‌های سخت به آنچه می‌خواستم، رسیده‌ام. (۲۹۱۱)	طبع مغرور تو مانند ابلیس گرفتار خودخواهی است. کمال تو خیالی بیش نیست و تو را از معرفت دور ساخته است. در درگاه دوست از هستی خویش دم زدن نشانه بت‌پرستی است.
۱۸	در این سفر چه چیزی مایه دل‌شادی انسان می‌شود. اگر این سؤال را پاسخ بدهی، آشفته‌گی من کم می‌شود. (۳۰۰۹)	مردان بزرگ از همه چیز آزادند و در دو عالم به او دلشادند. اگر عیوب دیگران را نبینی و به برطرف کردن عیوب خویش مشغول شوی، آشفته‌گی‌ات کم می‌شود.
۱۹	در وصال از او چه طلب کنیم؟ اگر من به وصال او برسم نمی‌دانم که از او چه چیزی درخواست کنم. (۳۰۶۷)	در وصال او، او را بخواه. اگر هنوز در بند ترس از دوزخ و امید به بهشت هستی، تو به وصال او نمی‌رسی.
۲۰	در درگاه او چه کالایی ارزش دارد؟ چه تحفه‌ای به درگاه دوست ببریم؟ (۳۱۸۳)	در درگاه او همه چیز هست. علم و اسرار و عبادت به فراوانی یافت می‌شود. آنچه آنجا کم است سوز و درد است.

باشد؛ اما عطار به شیوهٔ واعظان می‌خواهد با تکرار و تلقین و تأکید مرغان یا سالکان را برای سفری سخت ولی اجتناب‌ناپذیر آماده کند.

هفت وادی

آخرین سؤال این است که این راهی که پایانش ناپدید است چند فرسنگ است (عطار، ۱۳۸۴: ۳۸۰) و هدهد پاسخ می‌دهد که هفت وادی در راه ماست. چون که از این هفت وادی بگذری به درگاه حق می‌رسی.

هفت وادی که عطار مطرح می‌کند عبارت‌اند از: ۱. طلب؛ ۲. عشق؛ ۳. معرفت؛ ۴. استغنا؛ ۵. توحید؛ ۶. حیرت و ۷. فقر و فنا.

«قبل از عطار کسی به نام‌گذاری و رده‌بندی عقبات سلوک بدین‌گونه نپرداخته است. در متون قدیمی تصوف، مقام یا مرحله‌ای به عنوان طلب

در این پرسش و پاسخ‌ها عطار آداب و شرایط سیر و سلوک را مطرح می‌کند. در حقیقت ده سؤال اولی سؤال‌های اصلی است و ده سؤال دوم سؤال‌های مشورتی است. در پاسخ به ده سؤال اول عطار بر عنایت پیر و به خصوص لطف و عنایت حق تأکید فراوانی دارد و دلبستگی‌های به دنیا و مظاهر آن را ناپایدار و بی‌اساس می‌شمرد و سختی‌های دنیا را موجب کمال آدمی محسوب می‌کند. در ده سؤال مشورتی نیز بر داشتن همت بلند و رعایت انصاف و وفاداری و ادعایی نداشتن و به عیب دیگران نپرداختن تأکید می‌کند و در نهایت مهم‌ترین شرط سلوک را داشتن سوز و درد عرفانی می‌داند. بخشی از عذرهای مرغان در این قسمت به عنوان مشکلات راه تکرار شده است و این تکرار برای خواننده امروزی ممکن است قدری ملال‌آور

ملک اینجا بایدت انداختن
ملک اینجا بایدت درساختن
جرعه‌ای زان باده چون نوشش شود
هر دو عالم کل فراموشش شود

(همان: ۳۸۱)

سالک حتی کفر و لعنت را نیز می‌پذیرد تا
بلکه دری بر روی او گشوده شود و در این
صورت کفر و دین یکسان می‌نماید (همان: ۳۸۱)
در این قسمت نیز حکایات و تمثیلاتی دربارهٔ
همت بلند طالبان ذکر می‌کند.

مرد باید کز طلب در انتظار
هر زمانی جان کند در ره نثار

(همان: ۳۸۳)

خون خورد در صبر نشین مردوار
تا برآید کار تو از درد کار

(همان: ۳۸۴)

شرط لازم برای طلب کردن، صبرپیشه ساختن
است. گرچه طالب صابر کم یافت می‌شود.
طالبان را صبر می‌باید بسی
طالب صابر نه‌افتد هرکسی

(همان: ۳۸۴)

وادی عشق

عطار وادی دوم را وادی عشق می‌نامد. «عشق نه
قابل تعریف است و نه قابل انتقال به دیگران»
(همان: ۷۰۳) هرکس در این وادی گام بگذارد،
باید غرق آتش شود و مانند آتش گرم‌رو و
سوزنده و سرکش باشد (همان: ۳۸۵) باید عاشق
عاقب‌اندیشی را رها کند و خوش‌خوش صد
جهان را در آتش عشق خود بسوزاند. از کفر و
دین و شک و یقین بگذرد و نیک و بد برایش

مورد بحث قرار نگرفته است. عشق نیز جزو
ابواب و مقامات و منازل تصوف به شمار
نمی‌رفته است و از معرفت نیز به عنوان مقام یا
حال یا عقبه سخنی به میان نیامده است. استغنا
باد بی‌نیازی حق است که می‌وزد و چیزی است
که به یک معنی ربطی به سالک ندارد. توحید با
همه اهمیتش به عنوان عقبه یا وادی ذکر نشده
است. هیچ کدام از قدما حیرت را به عنوان یکی
از عقبات سلوک به شمار نیاورده‌اند و فقط مقام
فقر در تقسیم‌بندی ابونصر سراج جزو مقامات
هفتگانه ذکر شده است؛ ولی آمیختن فقر و فنا از
کارهایی است که عطار خود انجام داده و در
قدما پیشینه‌ای ندارد.» (عطار، ۱۳۸۴: ۷۰۴-۷۰۰)
تعلیقات شفیع کدکنی، با تلخیص)

وادی طلب

اولین گام برای طی کردن مراحل سلوک و
وادی‌های طریقت از نظر عطار طلب است. «از
آنجا که طلب حالتی یا مرحله‌ای از سلوک است
که تمام احوال و مقامات عارف دنباله آن به
شمار می‌رود، باید قبول کرد که طلب نتیجه
هدایت الهی است و بعد از آن که سالک در پرتو
هدایت الهی قرار گرفت، ذوق جستجو و طلب
در او بیدار می‌شود و گرنه بدون هدایت، طلب
هرگز به جایی نمی‌رسد.» (همان: ۷۰۲)

در عین حال عطار در وادی طلب ضمن
تأکید بر سختی‌های راه و بلاها و گرفتاری‌های
آن از سالک می‌خواهد که تمام دلبستگی‌هایش را
در این وادی رها کند و پادشاهی و دارایی و همه
چیزش را دربارزد.

یکسان شود. وقتی همه چیز را باخت وصال نقد
برایش فراهم می‌شود.

هرچه دارد پاک دربازد به نقد
وز وصال دوست می‌نازد به نقد
دیگران را وعده‌ی فردا بود
لیکن او را نقد هم اینجا بود

(همان: ۳۸۶)

عاشقی که جانباز این راه باشد از دو عالم
دست می‌کشد. در این وادی حتی عقل هیچ‌کاره
است. چون عقل این وادی را درک نمی‌کند و
عشق، کار عقل مادی نیست.

عقل در سودای عشق استاد نیست
عشق کار عقل مادرزاد نیست

(همان: ۳۸۶)

وادی معرفت

سپس وادی معرفت که بی‌انتهاست نمایان می‌شود.
در متون قدیمی تصوف معرفت مقام یا وادی
نیست، آنها معرفت را تجربه‌ای ناکام و در کمال
ناکامی امری نسبی می‌دانند و آن را قابل تحصیل
و رسیدن نمی‌دانند. (همان: ۷۰۳) اما عطار برای
معرفت مراتب مختلفی قائل است. سیر هرکس در
این وادی در حد توان و کمال اوست.

سیر هرکس تا کمال وی بود
قرب هرکس حسب حال وی بود

(همان: ۳۹۲)

چون معرفت‌ها مختلف است، روش‌ها نیز
متفاوت است و هرکس در ادعای خویش
ثابت‌قدم و محق است اما وقتی آفتاب معرفت از
آسمان متعالی حقیقت پرتوافکنی کند، هرکس

قدر و اندازه واقعی خویش را خواهد شناخت
(همان: ۳۹۲) در این جای تاریک و پرشبهه، علم
می‌تواند رهبر جان انسان شود.

رهبر جانت درین تاریک جای
جوهر علم است و علم جانفزای

(همان: ۳۹۳)

هست دائم سلطنت در معرفت
جهد کن تا حاصل آید این صفت

(همان: ۳۹۶)

وادی استغنا

در وادی استغنا دیگر ادعا و معنایی وجود ندارد
و در هر لحظه کشوری نابود می‌شود. (همان:
۳۹۷) «استغنا یکی از دغدغه‌های ارباب سلوک
بوده است، اما استغنا باد بی‌نیازی حق است که
می‌وزد و سالک احساس می‌کند که حق تعالی از
همه کاینات بی‌نیاز است تا چه رسد به اعمال و
احوال او» (همان: ۷۰۳) در این وادی انسان به
بی‌ارزشی تلاش خویش دست می‌یابد و فقط
برگزیدگان خداوند چون انبیا می‌توانند در این
وادی جایی داشته باشند.

صدهزاران جان و دل تاراج یافت
تا محمد یک شبی معراج یافت
گر دو عالم شد همه یکبار نیست
در زمین ریگی همان انگار نیست

(همان: ۳۹۷)

این دردی بی‌درمان است و در برق استغنا
صد جهان خواهد سوخت.

هیچ سالک راه را پایان ندید
هیچکس این درد را درمان ندید

(همان: ۳۹۸)

وادی حیرت

برداشت عطار از مفهوم حیرت نیز مخصوص اوست. حیرت بعد از وادی توحید آشکار می‌شود. هرچه معرفت انسان وسیع‌تر و توحید او خالص‌تر، حیرت او بیشتر است. وادی حیرت وادی درد و حسرت و آه است. هر نفس در اینجا با دریغی همراه است. هرچه انسان در واحدی توحید کسب کرده است، در اینجا همگی را از دست می‌دهد.

هرچه زد توحید بر جانش رقم

جمله گم گردد ازو گم نیز هم

(همان: ۴۰۷)

به‌گونه‌ای که انسان همه چیزش را درمی‌بازد و حتی خودش را فراموش می‌کند. حیرت سراپای وجودش را فرامی‌گیرد.

گوید اصلاً من ندانم چیز من

وان ندانم هم ندانم نیز من

عاشقم اما ندانم بر کیم

نه مسلمانم نه کافر پس چیم

(همان: ۴۰۷)

سالک با نفی هستی خویش برای مرحله‌ی بعد که فقر و فناست، آماده می‌شود.

نه زمانی محو می‌گردد ز جان

نه ازو یک ذره می‌یابم نشان

(همان: ۴۱۱)

وادی فقر و فنا

آخرین وادی، وادی فقر و فناست. دیگر سخن گفتن جایی ندارد. این وادی، وادی فراموشی و

برق استغنا چنان اینجا فروخت

کز تف او صد جهان اینجا بسوخت

(همان: ۳۹۹)

وادی توحید

بعد از استغناست که وادی توحید و مقام تفرید و تجرید آشکار می‌شود. توحید هرکس به اندازه معرفت اوست، اما هرچند در وادی معرفت راه‌ها متفاوت است، اما مقصد همه توحید است وقتی به این وادی می‌رسند همه راه‌ها به یک مقصد ختم می‌شود.

روی‌ها چون زین بیابان در کنند

جمله سر از یک گریبان برکنند

گر بسی بینی عدد گر اندکی

آن یکی باشد درین ره در یکی

(همان: ۴۰۲)

عطار در این وادی به خودش نهیب می‌زند که تا کی می‌خواهی حرف‌های مجازی بیان کنی، به اسرار توحید پرداز، گرچه وقتی سالک به این وادی می‌رسد، دیگر جایی برای او باقی نمی‌ماند که از توحید حرف بزند.

گم شود زیرا که پیدا آید او

گنگ گردد زآنکه گویا آید او

(همان: ۴۰۴)

تو در او گرد توحید این بود

گم شدن کم تو تفرید این بود

(همان: ۴۰۵)

سایه‌ای کو گم شود در آفتاب

زو کی آید خدمتی در هیچ باب

(همان: ۴۰۷)

بیهوشی است. صدهزار موجود عالم مانند سایه‌ای هستند که در خورشید حق گم شده‌اند.

صدهزاران سایه‌ی جاوید تو
گم‌شده بینی ز یک خورشید تو

(همان: ۴۱۳)

هرکسی که از خود رهایی بیابد، به خدایی می‌رسد و هرکس که از خویش فانی شود به بقای حق باقی می‌گردد.

هرکه او رفت از میان اینک فنا
چون فنا گشت از فنا اینک بقا

(همان: ۴۱۴)

چون نماندت نیک و بد عاشق شوی
پس فنای عشق را لایق شوی

(همان: ۴۱۷)

درگاه دوست

بعد از گذراندن هفت وادی، عاشق به مقام معشوقی می‌رسد و خداوند عاشق او می‌شود. (همان: ۴۲۰) در اینجا است که درگاه عظمت حق متجلی می‌شود. درگاهی که برتر از ادراک عقل و معرفت است و از صدهزاران ماه و ستاره و خورشید افزون‌تر است. (همان: ۴۲۳)

در درگاه دوست چاوش عزت به سراغ سی مرغ درمانده و بیچاره و ضعیف می‌آید و از آنان نامشان و آرام و قرارشان را سؤال می‌کند. سی مرغ پاسخ می‌دهند که ما به امید لطف پادشاه به درگاه او آمده‌ایم که یک نگاه بر ما بیفکند. «این سیمرغ مطلق دست‌نیافتنی، و در عین تجرد از خلق به سر

می‌برد و شکار او جز از راه ریاضت نفس و طی طریق امکان ندارد.» (اشرف‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۷۰)

با وجودی که استغنا ی الهی بی‌اندازه است و به چیزی توجه نمی‌کند، چون که سی مرغ در عشق مردانه بودند و پای تا سر غرق درد شدند، لطف الهی چهره گشود و نگهبان لطف در را بر روی آنان باز کرد و هر لحظه صدپرده اسرار را آشکار کرد و آنان را به مقام قرب برد و بر تخت عزت و هیبت نشاند.

گرچه استغنا برون زاندازه بود
لطف او را نیز رویی تازه بود
حاجب لطف آمد و در برگشاد
هر نفس صد پرده‌ی دیگر گشاد

(همان: ۴۲۴)

وقتی که آفتاب قرب از درگاه حق تابید و همگی در پرتو آن جانی تازه یافتند و به تولدی دیگر رسیدند، سی مرغ در آینه جمال جانان سیمرغ را دیدند.

خویش را دیدند سیمرغ تمام
بود خود سیمرغ، سی مرغ مدام

(همان: ۴۲۶)

خطاب از حضرت حق آمد که درگاه ما چون آینه است و هرکس عکس خود را در آن می‌بیند. «بدین ترتیب، مرغان در پایان این کوشش پر رنج و سترگ و طولانی آنچه درمی‌یابند و برایشان آشکار می‌شود راز نفس خودشان است، نفسی که از خود تبعید شده و زمینی و آگاه و تجربی‌اش فرامی‌گذرد و لذت دیدار وجود دو را در یک درمی‌یابد.» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۳۶۸)

بحث و نتیجه‌گیری

منطق الطیر عطار گزارشی است از سیر و سلوک شخصی عطار به زبان رمز. فراز و فرودهایی که عطار در سلوک عرفانی خویش داشته در این منظومه متجلی است. هدهد یا همان عطار با سلیمان یا پیر بر موانع و مشکلات سفر روحانی غلبه کرده است و به تجربه عرفانی وصال و فنا دست یافته است.

عطار این تجربه گرانقیمت را در ضمن داستان سفر پرندگان برای یافتن سیمرغ به رهبری هدهد بیان داشته و با دقت نظر کم‌سابقه‌ای موانع حرکت را طرح کرده است و عذره‌های طبقات مختلف اجتماعی را بازگو کرده و مشکلات راه و ابهامات حرکت را پاسخ داده

منابع

- اشرف‌زاده، رضا (۱۳۷۳). تجلی رمز و روایت در شعر عطار. تهران: اساطیر.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۵). دیدار با سیمرغ. چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ریتز، هلموت (۱۳۷۴). دریای جان. مترجم عباس
- زریاب خویی و مهر آفاق بایبordi، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸). صدای بال سیمرغ، تهران: سخن.
- شوالیه، ژان و آلن گربران (۱۳۸۲). فرهنگ نمادها. ترجمه سودابه فضائلی. تهران: جیحون.
- عطار، فریدالدین محمد (۱۳۸۴). منطق الطیر. مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران: سخن.

است. او همچون راهنمایی دلسوز و رهبری آگاه و مشاوره‌ی امین با دقت و حوصله بر این موانع غلبه کرده و حجت را بر همگان تمام کرده است و بالاخره در هفت وادی، هفت شهر عشق را طی کرده و به درگاه دوست رسیده است.

سیر و سلوک در نظر عطار یک کار فردی نیست، یک حرکت جمعی است که با مشارکت همه اعضا و هدایت پیری راه‌شناس و درد آشنا تحقق می‌یابد. این سیر و سلوک فقط مخصوص صوفیان و یا سالکان خانقاه‌نشین نیست، نیاز همه طبقات اجتماعی است برای تهذیب نفس و آماده کردن توشه آخرت و آماده شدن برای دیدار با دوست و وصال حضرت حق که هدف اصلی حیات آدمیان است.